

حواسم بہت ہست

تریسا دریسگل

ترجمہ فیروزہ مہرزاد



کتاب گاہ پشاور

فهرست

۷	زائویه ۲۰۱۵
۹	فصل ۱: شاهد
۲۰	فصل ۲: پدر
۲۵	فصل ۳: دوست
۲۹	یک سال بعد: ژوئیه ۲۰۱۶
۳۰	فصل ۴: شاهد
۳۵	فصل ۵: پدر
۴۳	فصل ۶: شاهد
۵۱	فصل ۷: دوست
۵۷	فصل ۸: بازرس خصوصی
۶۷	فصل ۹: پدر
۷۲	فصل ۱۰: شاهد
۷۶	فصل ۱۱: پدر
۸۳	فصل ۱۲: بازرس خصوصی
۸۸	فصل ۱۳: شاهد
۹۵	حواسم بهت هست
۹۶	فصل ۱۴: دوست
۱۰۶	فصل ۱۵: شاهد
۱۱۴	فصل ۱۶: پدر
۱۲۱	فصل ۱۷: شاهد
۱۲۵	فصل ۱۸: دوست
۱۳۰	فصل ۱۹: شاهد
۱۳۶	فصل ۲۰: پدر
۱۴۲	فصل ۲۱: دوست
۱۴۷	فصل ۲۲: بازرس خصوصی
۱۵۳	فصل ۲۳: پدر
۱۵۸	فصل ۲۴: دوست
۱۶۳	حواسم بهت هست

۱۶۴.....	فصل ۲۵: شاهد.
۱۷۳.....	فصل ۲۶: پدر.
۱۷۸.....	فصل ۲۷: دوست.
۱۸۶.....	فصل ۲۸: بازرس خصوصی.
۱۹۱.....	فصل ۲۹: پدر.
۱۹۵.....	فصل ۳۰: دوست.
۲۰۱.....	فصل ۳۱: شاهد.
۲۰۷.....	فصل ۳۲: پدر.
۲۱۵.....	فصل ۳۳: دوست.
۲۲۱.....	فصل ۳۴: بازرس خصوصی.
۲۲۸.....	فصل ۳۵: شاهد.
۲۳۵.....	فصل ۳۶: پدر.
۲۳۹.....	حواسم بهت هست.
۲۴۰.....	فصل ۳۷: بازرس خصوصی.
۲۵۳.....	فصل ۳۸: دوست.
۲۵۷.....	فصل ۳۹: پدر.
۲۶۴.....	فصل ۴۰: شاهد.
۲۶۷.....	فصل ۴۱: دوست.
۲۷۱.....	فصل ۴۲: پدر.
۲۸۱.....	حواسم بهت هست.
۲۸۲.....	فصل ۴۳: شاهد.
۲۸۶.....	فصل ۴۴: دوست.
۲۹۰.....	فصل ۴۵: شاهد.
۲۹۸.....	فصل ۴۶: آنا.
۳۰۸.....	فصل ۴۷: شاهد.
۳۱۲.....	فصل ۴۸: لوک.
۳۱۸.....	سخن آخر: الا.
۳۲۷.....	یادداشت نویسنده.

فصل ۱

شاهد

اشتباه کردم. حالا می فهمم.

تنها دلیل انجام کارم چیزی بود که در آن قطار شنیدم. و از شما صادقانه می پرسم، جای من بودید چه احساسی داشتید؟

تا آن لحظه، هرگز خودم را آن قدر محتاط ندیده بودم. باشد، باشد، خب، عقایدی بسیار سنتی داشتم، برخی شاید محافظه کار بنامند- این طور تربیت شده ام، اما... خدایا. حالا به من نگاه کن. چندان زندگی نکرده ام. بسیار آموخته ام. اگر بخواهیم اخلاقیات را برحسب مقیاس ریشر اندازه گیری کنیم، من در دسته متوسط هستم، به همین دلیل از آنچه شنیدم شوکه شدم.

می دانید، فکر می کردم آن ها دختران خوبی هستند.

البته، در واقع نباید به مکالمات افراد دیگر گوش کنم. اما در وسایل نقلیه عمومی این کار غیر ممکن است، شما این طور فکر نمی کنید؟ خیلی ها در گوشی تلفن های همراهشان فریاد می کشند، درحالی که دیگران انگار مسابقه باشد، صدایشان را بالا می برند.

به گذشته که برمی گردم، احتمالاً اگر کتاب خوبی همراه داشتم، این چنین جذب صحبت های آن ها نمی شدم. پشیمانی ابدی ام خرید نشریه از روی طرح جلدش بود، همان دلیلی که باعث شد مجله ای را بخرم که عکس توربین های بادی روی جلدش بود.

جایی خواندم تصور می شود در چهل سالگی باید به آنچه خودتان در مورد دیگران فکر می کنید بیشتر اهمیت دهید، تا اینکه مدام در این فکر باشید که دیگران در موردتان چه فکری می کنند. پس چرا هنوز منتظر قضاوت آن ها هستم؟